

ابو مسلم خراسانی

- ۵ -

ادامه پیروزی

چنانکه در شماره پیشین دیده‌ایم نصر بن سیار حاکم دولت اموی در خراسان پس از قیام ابو مسلم و تسخیر مرو به نیشابور و از آنجا به کومش، (قوس) و از آنجا بگرگان گریخت. قحطیه در تعقیب نصر بگرگان تاخت و در همان سال یعنی در سال ۱۳۰ هجری بلا و وبا قتل‌ها، عامل بنی امیه در گران نبرد آغاز کرد. سپاهیان بنی امیه در این جنگ بسیار بودند چنانکه مایهٔ بیم سپاهیان خراسان شدند. قحطیه برای تشجیع خراسانیان چنین گفت:

ای مردم خراسان! این شهرها و سرزمین از آن فیاکان شما بود ایشان همواره بسبب عدل و حسن سیرت خود بر دشمنان خویش غلبه می‌یافتند تا آنکه خوی بگردانیدند و بیدادگری آغاز کردند. پس خدای عزوجل بر آنان خشم گرفت و سلطنت را از ایشان بازستاند و مردمی را که در نظر آنان پست‌ترین ملت روی زمین بودند (یعنی تازیان) برایشان مسلط ساخت و اینان نیز مدتی بعدل و داد حکومت راندند و بییمانهای خود را قتل کردند و مظلوم یاری نمودند و سپس از آنحال برگشتند و تغییر یافتند و در حکومت ظلم و ستم پیشه گردند و نیکوکاران و پرهیزکاران خاندان پیغامبر را بترسانیدند. پس خداوند شمارا برایشان مسلط ساخت تا بوسیلهٔ شما از ایشان انتقام گیرد و شما سخت‌ترین عقوبت را بر آنان روا دارید زیرا بخونخواهی هم‌ترازان خویش برخاسته‌اید. (۱)

در جنگ خونینی که میان سپاهیان خراسان و سپاه بنی امیه در گران رخ داد باز غلبه با خراسانیان بود و گران هم بر قلمرو حکومت ابو مسلم افزوده شد.

(۱) الکامل ابن اثیر حوادث سال ۱۳۰ هجری

آخرین تلاش نصر

نصر بن سیار از کرگان به کوش (ناحیه سمنان و دامغان) و از آنجا به خوار ، ری گریخت و از ابن هبیره ، عامل معروف بنی امیه که در این هنگام در واسط ، بود مدد خواست و در نخستین تصادم با سپاهیان خراسان پیشرفت با وی بود ولی چون میان او و سپاهی که ابن هبیره فرستاده بود خلاف افتاد او نخست بشهرری و سپس بساوه رفت و در آنجا در گذشت و بدین طریق دولت اموی یکی از سرداران خوب خود را از دست داد . قحطیه سردار ابو مسلم پس از فتوحات اخیر که بدست پسر او حسن صورت گرفته بود بسمنان و خواروری رفت و نتیجه پیشرفت های خویش را با اطلاع ابو مسلم رسانید و در همین حال پسر او همدان و نهاوند را تسخیر کرد (۱۳۱ هجری) .

ابو مسلم پس از اطلاع از نتایج پیشرفت سپاهیان خویش به نیشابور عزیمت کرد و نامه ای به اسپهبد طبرستان (۱) و مس مغان (۲) دماوند فرستاد و آنانرا بقبول اطاعت خود خواند . اسپهبد طبرستان قبول طاعت کرد لیکن مسمغان تا عهد منصور باطاعت در نیامد .

بک فتح بزرگ

چون خبر فتح کرگان و پیشرفت های سریع ابو مسلم به ابن هبیره رسید سپاه بزرگی را که در کرمان بفرماندهی ابن خنجره ، داشت و آنرا عسکره العساکر می گفتند و عدد آن را از صد تا صد و پنجاه هزار نوشته اند ، مأمور جلوگیری آنان کرد و میان این سپاه بزرگ با بیست هزار تن از سپاهیان ابو مسلم نزدیک اصفهان جنگ در گرفت و در مدتی قلیل شکست در سپاهیان دولت اموی افتاد و معروفست که در این جنگ بعدی غنائم نصیب سپاهیان ابو مسلم گردید که کفتی شهری بزرگ را غارت کرده اند و در جزو غنائم همداری بیشمار نای و طنبور و شراب بوده است (۱۳۱ هجری) .

(۱) اسپهبد یعنی سپاه سالار لقب شاهان طبرستان بود و بزرگترین اسپهبد طبرستان را اسپهبد اسپهبدان (اصفهبد اصفهبدان) می گفتند .

(۲) مس مغان (مصمغان) لقب پادشاهان دماوند بود که بنا بر روایات ملی آنرا از دوره فریدون داشته اند و مس مغان یعنی بزرگ مغان

انتقام جلولا

پس از این فتح بسرعت شهر زور و حلوان و مدائن و جلولا و انبار و خانقین و بسیاری از نواحی دیگر بدست سپاهیان خراسان افتاد. در جلولا سپاهیان عرب از همان خندقی که ایرانیان برای مقابله با سپاهیان عرب کنده بودند استفاده کردند لیکن این بار ایرانیان برخلاف عهد یزدگرد سوم سرداری لایق و فرماندهی شجاع و مدبر چون ابومسلم داشتند و میتوانستند انتقام شکست بزرگی را که در پایان عهد ساسانی خورده بودند از فاتحین قدیم بگیرند و حکومت را عملاً از چنگ آنان بیرون آرند.

عبور از فرات

سپاهیان خراسان پس از این فتوح در هشتم محرم سال ۱۳۲ هجری از فرات گذشتند و این درست یکصد و بیست سال پس از تاریخی بود که سپاهیان عرب بسرداری ابو عبید ثقفی از آن رود برای فتح شاهنشاهی ساسانی عبور کردند و باهمین جادویه معروف به درازابرو (ذوالحاجب) جنگ در پیوستند.

فتح کوفه

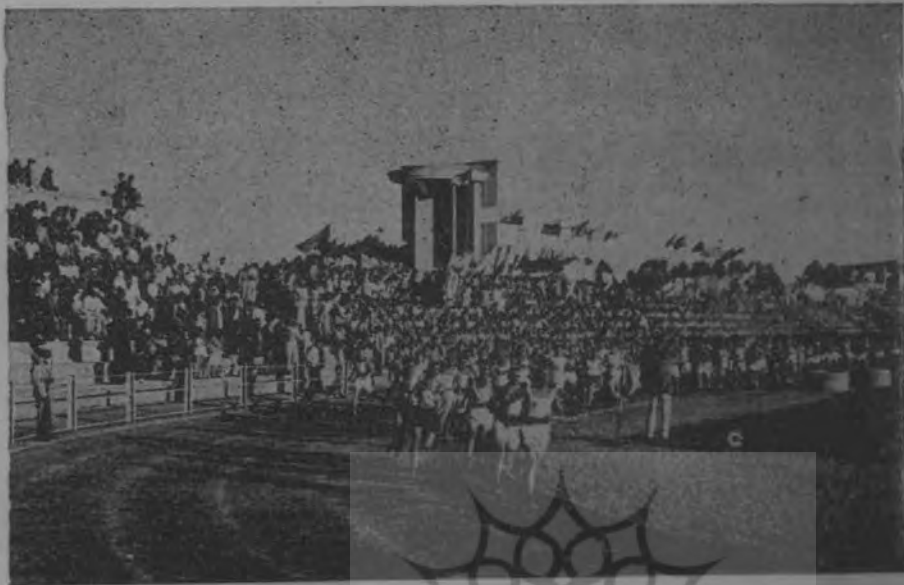
در جنگ شدیدی که آشوری فرات میان دو فریق کواخ داد قحطبه سردار لشکر خراسان کشته شد اما فتح با سپاه خراسان بود. اندکی بعد کوفه نیز بدست سپاهیان خراسان افتاد و سپس حسن برای فتح واسط و تعقیب دشمنان به آنجا شتافت.

وزیر آل محمد

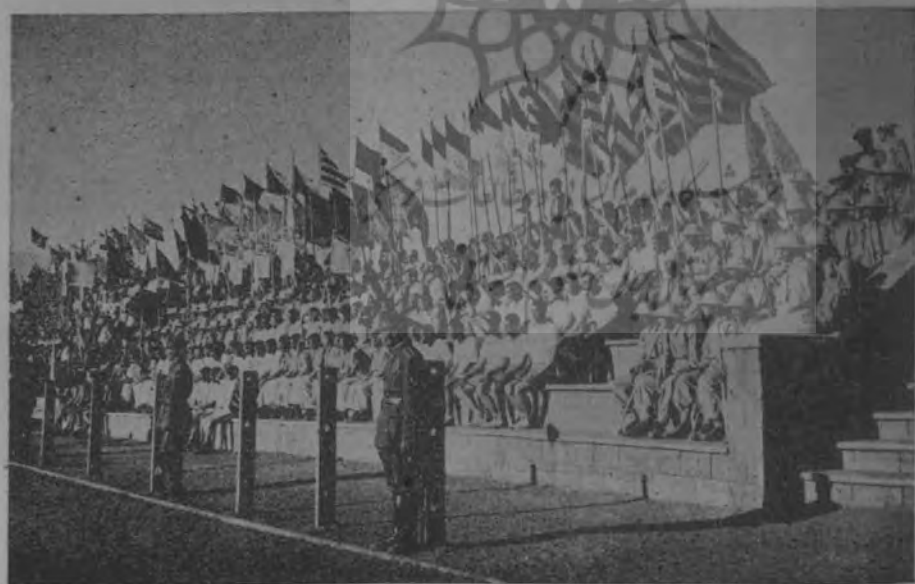
قحطبه سردار سپاه خراسان هنگام فوت خویش وصایت کرده بود که اگر بکوفه رسیدید کارها را به ابوسلمه حنظل بن سلیمان خلیل وزیر آل محمد تفویض کنید و بهمین سبب چون سپاهیان خراسان بکوفه رسیدند با وی بیعت کردند.

در راه خلافت آل علی

در این حال ابوالعباس عبدالله بن محمد امام شیعه بنی عباس و جانشین
 ابراهیم ابن محمد با برادر خود ابو جعفر منصور و اعمام و کسان خویش از چنگ
 مروان بن محمد خلیفه اموی گریخته و بکوفه پناه برده بود و چون این واقعه
 پیش از فتح کوفه بدست خراسانیان اتفاق افتاده بود ابوسلمه آنها را در خانه‌ای
 مخفی کرد لیکن پس از فتح کوفه نیز قاعدتی در بیرون آوردن ایشان اهمی
 نداشت زیرا او مانند بسیاری دیگر از ایرانیان همواره خلافت را حق آل علی
 علیه السلام میدانست و «الرضا من آل محمد» را از میان آنان جستجو میکرد.
 بهمین سبب ابوسلمه خلال پیش از آنکه ابوالعباس امام شیعه آل عباس را اجازه
 خروج دهد و مردم را به بیعت او بخواند او را به خلافت بنشانند بر آن شد که
 خلافت را بر بعضی از اولاد علی علیه السلام عرضه کند پس «نامه‌ای نوشت با اولاد
 علی: جعفر بن محمد الصادق و عبدالله بن حسن بن حسن بن علی و عمر الاشرف بن علی
 بن حسین بن علی و بردست یکی از یاران خویش این نامه‌ها فرستاد و گفت اول
 جعفر صادق را ببین اگر او قبول کند نامه دیگران را باطل کن و اگر قبول نکند
 عبدالله بن حسن را ببین. اگر او قبول کند نامه عمر را باطل کن و اگر او قبول نکند
 آنکاه عمر را ببین و نامه بوی ده. این رسول بموجب فرموده نخست بخدمت
 جعفر صادق رفت و نامه بداد، جعفر گفت ابوسلمه از شیعه کسانی دیگر است ما
 را با او چه کار، رسول گفت مطالعه فرمای نامه را، جعفر همچنان برابر رسول
 نامه را سر بمهر در آتش انداخت تا تمام بسوخت و گفت جواب اینست. رسول
 از او نوهید شد و پیش عبدالله حسن رفت و نامه بداد، او نامه را بخواند
 و مضمون آنرا قبول کرد و در حال سوارشد و پیش جعفر آمد و حال بنمود و گفت
 بعضی از شیعه ما از خراسان این نامه آورده‌اند. جعفر گفت اهل خراسان در کدام
 زمان شیعه تو بوده‌اند ابوسلمه را تو بخراسان فرستاده‌ای یا تو او را می‌شناسی
 و او ترا میشناسد؟ عبدالله گفت سخنی که تو گویی برای غرض است. جعفر گفت
 خدای تعالی میداند که من همه مسلمانان را نصیحت کنم خاصه ترا، از این‌ها
 در گذر و این اباطیل را در نفس خود جای مده که این کاری تو نرسد و از عباسیان
 در نکند و مرا نیز مثل این نامه آمد اما نگشودم و هم مهر کرده بسوختم. عبدالله
 از پیش جعفر اندوهناک بیرون آمد و عمر اشرف پسر زین العابدین نامه را رد کرد



منظره‌ای از مسابقه دو در میدان ورزشی امجدیه



منظره‌ای از پرچم‌های ورزشی ارتش



پژوہیہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و گفت من صاحب این نامه را نمیشناسم جواب چگونه نویسم . رسول باز کشت و حال با ابوسلمه بگفت و ابوسلمه از اولاد علی نومید شد . (۱) همین واقعه را برخی بطریقی دیگر نقل کرده اند و آنرا به ابومسلم نسبت داده اند (۲) و باز بروایتی دیگر ابومسلم شخصاً برای تعیین جانشین ابراهیم امام به حران (۳) رفت و چون از جانشینی ابوالعباس سفاح آگاهی یافت بکوفه تاخت و او را بخلافت نشانید (۴) ولی از میان این اقوال تنها قول نخستین درست است زیرا ابومسلم درین هنگام از هر کز فرماندهی خود یعنی ایران بیرون نرفته و سرداران خود را برای ادامه فتوح بعراق فرستاده بود .

بهر حال چون ابوسلمه از آل علی و قبول حکومت آنان نومید شد ناگزیر ابوالعباس سفاح را بیرون آورد و در سیزدهم ربیع الاول یا ربیع الآخر سال ۶۳۲ هجری او را بخلافت نشانید و مردم باری بیعت کردند و بدین طریق يك حکومت نیمه ایرانی که قسمت اعظم از ایلی آن ایرانی ویا از معاشرین ایرانیان و قرابت یافتگان ایران و تمدن ایرانی بودند بوجود آمد و حکومت متعصب و عربی اموی بر لب پرتگاه فنا رسید و آنکه کی بعد بدست سرداران ابومسلم بکلی از میان رفت . مابقی مطالب مادرین باب در مقاله آینده بتفصیل خواهد آمد .

۱- تجارب السلف هندو شاه بن سنجر من ۶۸-۶۷

۲- تاریخ روایان و اولیای علمای ایرانی و مطالعات فرهنگی

۳- از بلاد شمالی بین النهرین

۴- تجارب السلف من مقال جامع علوم انسانی

